

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Children

کودکان

داکتر عباس آزادیان

بقیه قسمت اول

## اهمیت روابط اولیه کودک در خانواده

### فصل سوم: روشهای برخورد

در قسمت قبل مطرح کردیم که محیط مناسب خانواده نقش اساسی در رشد منطقی کودک دارد. مطرح کردیم که یک محیط قابل قبول به این معنی نیست که همه نیازهای فرد باید بدون قید و شرط تأمین شود. اشتباهات پدر و مادر اگر بزرگ و از روی عمد نباشند، حتی میتوانند در رشد واقع بینانه کودک موثر باشند. در این قسمت بر روی نوع رابطه والدین و کودک صحبت میکنیم.

شکی نیست که رابطه والدین با کودکان باید متناسب با نیازهای متغیر کودکان تغییر کند. سمت اساسی حرکت والدین باید گسترش استقلال کودک باشد. در این مورد دو جنبه اهمیت می یابد که یکی آزادی کودک و دیگری احساس مسئولیت در کودک میباشد. باید توجه داشت که تنها هنگامی میتوان احساس مسئولیت از کودکان طلب کرد که به آنها آزادی داده شده باشد تا بتوانند با مشورت با والدین تصمیم گیری بکنند. شکی نیست که میزان آزادی کودک با رشد سنی کودک و رشد عقلی او باید تغییر کند. یک فرد جوان باید آزادی داشته باشد تا عقاید و افکار خود را بیان کند. جوان باید توان تصمیم گیری داشته باشد و مسئولیت عواقب آن را به عهده بگیرد.

به طور کلی میتوان نوع رابطه والدین را با فرزندان به سه دسته کلی تقسیم کرد:

۱- والدین خود کامه و مستبد: این والدین بدون در نظر گرفتن افکار فرزندان خود میخواهند نظراتشان را به کودکان تحمیل کنند. این والدین لزومی برای ارائه دلیل برای دستورات خود نمی بینند. این والدین اطاعت بی چون و چرا را یک فضیلت میدانند. این والدین میخواهند به کودک خود یاد بدهند که "به مراجع قدرت" احترام بگذارند. بزرگ شدن تحت چنین رژیم عوارضی خواهد داشت: این سیستم کودکانی به بار می آورد که کمتر متکی به خود هستند. این کودکان نمیتوانند به تنهایی کاری بکنند و از خود عقیده ای ندارند.

این نوجوانان و جوانان از اعتماد به نفس کمتری برخوردارند و استقلال و خلاقیت کمتری در زندگی خود بروز میدهند و از لحاظ اخلاقی هم کمتر رشد میکنند و ذهن کنجکاو ندارند. این افراد در برخورد با مشکلات روزمره انعطاف پذیری ذهنی و عملی کمتری دارند و در نتیجه در اجتماع هم جدی گرفته نمیشوند مگر اینکه به زور و قلدری متوسل شوند.

والدینی که بر اساس استبداد در خانواده عمل میکنند در نظر نمیگیرند که میتوان با زور اختلافات را سرکوب کرد ولی نمیتوان آنرا از بین برد و حاصل این سرکوب خشمی است که در خارج از خانه میتواند به کارهای ضد اجتماعی منجر شود و در درون خانه باعث افسردگی و یا استفاده از مواد مخدر شود.

۲- گروه دوم والدین سهل گیر و در واقع بی اعتنا به کودکان خود میباشند. بعضی از والدین اجازه میدهند کودکان هر کاری میخواهند بکنند. این والدین شانه از زیر بار مسئولیت هدایت کودکان خالی میکنند. این شانه خالی کردن میتواند بر اساس این ادعا باشد که این والدین علاقه مند به مساوات طلبی و بالا بردن توان جوانان هستند اما این ادعایی است باطل اگر همراه حضور فعال والدین در تصمیم گیریهای مهم کودکان و نوجوانان نباشد.

دادن آزادی هنگامی میتواند ارزشمند باشد که با ارائه سر مشقهای مناسب رفتاری همراه باشد. بعضی از مطالعات نشان میدهد که جوانانی که والدین بسیار سهل گیری دارند امکان بیشتری برای به طرف مواد مخدر رفتن دارند. همانطور که اشاره کردم این برخورد در واقع از زیر بار مسئولیت تربیت کودک شانه خالی کردن است. باید توجه داشت که کودکان میل برابری با والدین را ندارند زیرا که از لحاظ رشد و توانایی تصمیم گیری و توانایی فکری با والدین برابر نیستند. اکثر کودکان هدایت والدین در خانواده را میپذیرند به شرطی که والدین آنها را درک کنند، نیازهای متغیر آنها را ببینند و از همه مهمتر در عمل سرمشق آنها باشند.

نکته ای که در کار کلینیکی بارها مشاهده کرده ام این واقعیت است که عشق و علاقه برای مراقبت از بچه ها کافی نیست. در ضمن اینکه عشق برای رشد کودک ضروری است، تمامی نیازهای کودک را بر آورده نمیکند. این عشق و علاقه باید با روشهای مناسب تعلیم و تربیت کودک همراه شود تا امکان رشد توانهای نهفته کودک فراهم شود.

۳- گروه سوم والدین قاطع و مهربان میباشند. توجه داشته باشید که من مشوق این رابطه هستم و امیدوارم که وقتی به روابط خودمان با کودکانمان نگاه میکنیم این نوع رابطه را ببینیم.

این والدین در عین حال بر آزادی اراده و انضباط تاکید میکنند. این والدین رابطه کلامی و تبادل اندیشه را تشویق میکنند. این والدین از کودکان خود انتظارات مشخصی دارند ولی برای انتظارات خود دلیل می آورند. این والدین به حرفهای جوانان خود گوش میدهند و حتی وقتی با جوانان خود مخالفند آنها را درک میکنند. این والدین به فرزندان خود هشدار میدهند که اگر اشتباه کنند باید با عواقب آن برخورد کنند. این والدین اگر به جوانان خود جواب منفی بدهند علت آن را هم بیان میکنند.

کودکانی که در چنین محیطی و با چنین والدینی بزرگ میشوند دارای اعتماد به نفس، احساس مسئولیت، توان حضور در اجتماع و توان ایجاد رابطه نزدیک و مثبت با اطرافیان خود میباشند.

لحظه ای به نوع رابطه خود با کودکانتان فکر کنید. نوع ارتباط شما با کودکانتان چگونه است؟ فکر میکنید نوع رابطه ای که با کودک خود دارید چه تأثیری بر آینده کودک شما میگذارد؟ آیا نوع برخورد شما انسان مستقل، آزاد و دارای اراده بار می آورد و یا انسانی ضعیف؟

به طور خلاصه:

اگر هدف ما پرورش جوانانی است که از استقلال رأی برخوردار باشند و توان تصمیم‌گیری منطقی را داشته باشند، جوانانی که بتوانند در مقابل شرایط دشوار تصمیم‌گیری کرده و به سرعت واکنش معقول نشان دهند، انسانهایی که توان ایجاد روابط عاطفی و سالم را در جامعه داشته باشند باید روی نوع رابطه خود با آنها تأکید کنیم و مراقب نوع ارتباطمان با آنها باشیم. ما به عنوان پدر و مادر باید در عمل الگو و سرمشق مناسبی برای فرزندان خود باشیم. ما باید با شیوه‌ای روشنفکرانه و در محیطی دموکراتیک با کودکان خود برخورد کنیم. باید در تصمیم‌گیری خود قاطع باشیم و الگوهای مناسب را در اختیار کودک قرار دهیم و برای تصمیمهای خود دلیل بیاوریم.

## فصل چهارم: خشونت در خانواده

در چند شماره گذشته از بحث دنیای اولیه کودکان، بر رابطه والدین با کودکان تأکید کرده و این مسئله را از زوایای مختلف بررسی کردم. در ادامه این بحث زاویه نگاه را عوض کرده، بر نوع رابطه پدر با مادر و تأثیر این رابطه بر کودک تأکید خواهم کرد.

به طور اخص در این شماره قصد دارم به خشونت پدر علیه مادر بپردازم و چند سوال مطرح کنم. خشونت پدر علیه مادر چه تأثیری بر کودکان میگذارد؟ آیا در محیط خشن خانوادگی میتوان کودکان سالم و سازنده بار آورد؟ آیا میتوان انسانهای شاد و پویا تحویل جامعه داد؟ شکی نیست که بسیاری از زنان در جوامع مختلف مورد خشونت قرار میگیرند.

خشونت در میان تمام طبقات اجتماعی شیوع دارد. این خشونت چقدر انرژی از جامعه میگیرد؟ مورد خیلی جالبی به ذهنم آمد. چند روز پیش یکی از بیماران من در مطب بود: آقای خیلی روشنفکر، تحصیل کرده و اهل قلم. در مورد مسائل خانوادگی صحبت میکرد، میگفت: "با خانم دعوا داشتیم قبل از اینکه به اینجا بیایم. داشتم در مورد "روز زن" مقاله مینوشتم که ایشان آمد و مرا اذیت کرد نتوانستم مقاله را تمام کنم. حالم گرفته شد. خیلی عصبانی بودم. یک دعوی حسابی داشتیم!"

تکیه من در این مثال این نکته است که خشونت در تمام طبقات اجتماعی، تمام گروههای اجتماعی و حتی روشنفکرانی که در جهت مبارزه با خشونت علیه زنان مطلب مینویسند پیش می‌آید. و این خشونت علیه زن انواع مختلفی می‌یابد. خشونت میتواند عاطفی و روحی باشد، میتواند فیزیکی و یا از طریق فشارهای مادی باشد. باید توجه کرد که خشونت کلامی مانند ناسزا، تحقیر، سرزنش، داد و فریاد هم تأثیرات عمیقی بر روی زن میگذارد. باید تأثیر خشونت پنهان را هم در نظر گرفت. یکی از برجسته‌ترین انواع این خشونت پنهان ایجاد وضعیت مالی نا مطلوب برای زن میباشد. ترس زندگی نا مطلوب میتواند زن را به تحمل سختی زندگی که حاصل خشونت در خانه است مجبور بکند. در آماري که اخیراً به وسیله سازمان آمار کانادا منتشر شده است میخوانیم که ۲۰٪ خانواده‌های بچه دار به وسیله مادران تنها سرپرستی میشوند. ۴۰٪ این خانواده‌ها در زیر خط فقر زندگی میکنند. این فقر علیرغم این واقعیت است که ۶۵٪ زنانی که بچه‌های کوچک دارند در خارج از خانه هم کار میکنند. خوانندگان باید توجه کنند که این آمار کشور کانادا است که شاید یکی از بهترین کشورهای دنیا از لحاظ توجه به حقوق زنان و از لحاظ وضعیت اقتصادی کشور باشد. میتوان عمق فشار به زنان را در کشورهای که قوانین خاصی در دفاع از آنها وجود ندارد به عنوان نمونه میهن ما درک کرد.

در ریشه‌یابی اضطراب یک جوان ۲۸ ساله که در مرز خودکشی به مطب من آمد، به دوره کودکی او رسیدیم. هنگامی که پدر این جوان مست به خانه می‌آمد و شروع به دعوا با مادر میکرد و او را به باد کتک میگرفت، کودک پشت میز قایم میشد ولی در دل آرزو میکرد که روزی بزرگ بشود و از پدر انتقام بگیرد. حاصل آن تجربه‌ها افسردگی و

اضطراب شدید و مزمن این جوان میباید علیرغم این واقعیت که بیشتر از ۱۰ سال است که از خانه خارج شده است و الان یک مرد ۲۸ ساله است. این جوان چندین سال پیش در آستانه خودکشی نزد من آمد و هنوز هم پس از ۵ سال به درمان خود ادامه میدهد. در پروسه درمان معلوم شده است که این جوان توان ایجاد رابطه با جنس مخالف را نداشت. طولانیترین ارتباط او قبل از درمان از ۸-۹ ماه تجاوز نمیکرد. همه روابط به دلیل ناتوانی او در ایجاد روابط و تعهد طولانی مدت به هم میخورد. ترس و اضطراب از تجربه کردن مجدد و آنچه در خانواده دیده بود مانع بزرگی بود برای او که رابطه خود را جدی تر کند. در نتیجه درمان او توانسته است در یک رابطه چهار ساله قرار بگیرد.

جوان ۲۱ ساله دیگری بعد از چند عمل خشونت بار در جامعه مثل دعوا و چاقو کشی، به وسیله پلیس دستگیر میشود و بعد از پذیرش اتهام، حکم درمان اجباری برای او صادر میشود و به خاطر مسئله زبان و فرهنگ به مطب من رجوع داده میشود. در ریشه یابی خشونت گرایی این جوان به خشونت مداوم خانواده میرسیم. این جوان میگوید که سالهای متوالی مادرش مورد ضرب و شتم پدرش قرار گرفته بود و علیرغم تنفر این جوان از رفتار پدر، او راه دیگری برای ابراز نارضایی و مخالفت خود به جز خشونت گرایی بلد نیست. البته شکی نیست که این بهانه در دادگاه ارزش دفاع ندارد. خشونت گرایی او را توجیه نمیکرد. خشونت یک انتخاب فردی است. با دیدن مشکل و بازیافتن ریشه های آن میتوان آنرا از بین برد. اما تأثیرات مشاهده خشونت در خانواده بر کودکان میتواند عمیق و ماندگار باشد.

جوان ۲۶ ساله دیگری با اصرار پدر و مادرش به مطب من آمد. این جوان حال و حوصله کار کردن و یا درس خواندن نداشت، بیشتر روز را میخوابید و بیشتر شبها را بیرون از خانه میگذراند. علیرغم انکار اولیه او، مشخص شد که به طور شبانه از مواد مخدر استفاده میکند. در ریشه یابی این امر به امری جز خشونتهای مداوم گذشته پدر علیه مادر و این جوان دست پیدا نکردیم. راه مقابله او با خشونت در خانواده فرار، انزوا و به مواد مخدر پناه بردن بود.

موارد فوق نشان میدهد که وقتی خشونت بین والدین وجود دارد، کودکان ضربات فراوانی میخورند. خشونت در هر نوع آن تأثیرات روحی روانی فراوانی را در پی دارد. تحقیر زن و با خشونت با او رفتار کردن بر روی کودکان هم تأثیرات عمیقی میگذارد. خشونت خانوادگی از هر نوع که باشد اضطراب و افسردگی ایجاد میکند و سرزندگی و شادابی را نه تنها از مادر که از کودکان هم میگیرد. خشونت باعث از بین رفتن اعتماد به نفس زن و کودک میشود. خشونت میتواند باعث سرگردانی و سرگشتگی روحی شود. افراد مورد خشونت قرار گرفته نمیدانند از زندگی چه میخواهند. خشونت گرایی باعث خشونت متقابل میشود و جوانانی قانون شکن و خشن در زندگی فردی یا اجتماعی بار می آورد.

تأثیر خشونت بر کودک را از زاویه ای دیگر هم میتوان بررسی کرد. همانگونه که اشاره شد مادری که مورد خشونت قرار میگیرد دچار افسردگی و اضطراب میشود. در اکثر فرهنگها بار اصلی تربیت کودکان بر دوش مادران است. مطالعات متعددی نشان میدهد که مادران افسرده، کودکانی افسرده بار می آورند. افسردگی همانند یک بیماری عفونی از یک فرد به یک فرد دیگر (از مادر به فرزند) منتقل میشود. مادری که دائم در اضطراب به سر میبرد نمیتواند کودک شاد و دارای اعتماد به نفس بار بیاورد که در جامعه از احساس امنیت برخوردار باشد. چنین مادری کودکی مضطرب بار می آورد که دچار اضطراب اجتماعی است. چنین کودکی از لحاظ اجتماعی نا موفق خواهد بود.

پس کودکان به طور مستقیم و غیر مستقیم از طریق مشاهده خشونت و مورد آزار قرار گرفتن و چه از طریق بار آمدن توسط مادرانی که خشونت میبینند، تحت تأثیر خشونت قرار میگیرند و ضربه میخورند. کودکان میتوانند خشونت را بیاموزند و خود به والدین خشن بدل شوند و سلسله خشونت را دائمی کنند.

کودکان در مقابل خشونت اعتماد به نفس خود را از دست میدهند و تبدیل به انسانهایی میشوند که قدرت تصمیم‌گیری در زندگی را ندارد و آنها تبدیل به انسانهای دنباله‌رو و یا باطل میشوند. کودکان در مقابل خشونت دچار اضطراب و افسردگی میشوند، گوشه‌گیری و کم‌کاری پیشه‌میکند و به انسانهایی نا موفق و بعضاً سر‌بار جامعه بدل میشوند و یا به مواد مخدر و قمار روی می‌آورند تا غمها و خاطرات دردناک خود را به فراموشی بسپارند.

برای داشتن خانواده ای سالم، برای داشتن کودکانی سر آمد، کودکانی با پشتکار، سالم، سرزنده و پرشور، برای داشتن کودکانی که از استقلال رای برخوردارند باید خشونت را از خانواده دور کرد. باید به خشونت علیه زنان پایان داد.

اگر قصد تغییر در اجتماع را داریم، اگر قصد داریم در جامعه ای زندگی کنیم که بدون خشونت باشد و فضای بحث و گفتگو و درک حضور دیگری در آن حاکم باشد باید از خود و خانه خود آغاز کنیم. اگر در خانواده فضای زور و فشار حاکم است شکی نداشته باشید که در اجتماع هم شاهد خشونت خواهید بود. پرورش شخصیت‌های خشونت طلب در خانواده را باید عاملی در میان عوامل وجود و گسترش خشونت در جامعه دید و در مورد آن موضع گرفت.

پس به طور خلاصه خشونت بین والدین و علیه زن به شکل مستقیم و غیر مستقیم به کودکان منتقل میشود. کودکی که شاهد خشونت است از آن الگو برداری میکند و خشن میشود، یا دچار افسردگی و اضطراب و عدم اعتماد به نفس میشود. خشونت از طرف مادر خشونت دیده هم به کودک منتقل میشود. مادری که افسرده است و یا مضطرب و یا اعتماد به نفس خود را از دست داده، این افسردگی و اضطراب و اعتماد به نفس را به کودک خود منتقل میکند. در قسمت بعدی در مورد اهمیت ارتباط اولیه مادر با کودک و تأثیر این ارتباط در رشد آتی کودک صحبت خواهم کرد.

ادامه دارد